



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پنجاه و هشتم





خانم بہار



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۱ گنج حضور، بخش پنجم

هست حیوانی که نامش اَشْغُر است
او به زخمِ چوبِ زَفْت و لَمْتَر است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۷)
اَشْغُر: خارپشتِ بزرگِ تیرانداز
لَمْتَر: چاق

حیوانی به نام اَشْغُر که نوعی جوجه تیغی ست، وجود دارد که هرچه با چوب به او می‌زنند حالش خوب شده، چاق می‌شود و به‌راه می‌آید.

تا که چوبش می زنی، به می شود
او ز زخمِ چوب، فربه می شود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۸)

تا وقتی که با ضربات چوب بر او بکوبی حالش خوب می شود و خلاصه بر اثر ضربات چوب، چاق و ستبر می گردد.
[نفس ما هم با درد هشیارانه، بیدار شدن به زندگی و شناخت همانیدگی ها حالش خوب می شود.]

نفس مؤمن اشغری آمد یقین
کو به زخمِ رنج زفت است و سمین

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۹)
سمین: چاق

نفسِ مؤمن نیز یقیناً مانند این خارپشت است که با دردِ هشیارانه چاق تر شده و وضعش بهتر می شود.

زین سبب بر انبیا رنج و شکست
از همه خلقِ جهان افزون تر است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۰)

از این رو رنج و شکستِ انبیاء از همه خلقِ جهان بیشتر بوده است.

حدیث

«أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ.»
«بلاکش ترین مردم پیامبرانند و سپس صالحان. پس از آنها گزیدگان برحسب درجه خوبی شان.»

تا ز جان‌ها جان‌شان شد زفت‌تر
که ندیدند آن بلا قومِ دگر

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۱)

به همین جهت روح پیامبران از روح همهٔ مردم، بزرگتر و والاتر بوده و جانشان محکم‌تر و بیشتر است. چراکه هیچ قومی به اندازهٔ آن‌ها رنج ندیده‌است.

پوست از دارو بلاکش می‌شود
چون آدیمِ طایفی خوش می‌شود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۲)

آدیمِ طایفی: پوست دباغی شده منسوب به شهر طایف

برای مثال، پوست دِباغی نشده را با داروهای مخصوص و ضربات مختلف آن قدر می‌کوبند تا به پوست بسیار مرطوب و لطیف مبدل شود. [هشیاری ما هم برای تبدیل شدن به داروی زندگی که از فضاگشایی می‌آید و درد هشیارانه نیاز دارد].

وَرَنه تلخ و تیز مالیدی در او
گنده گشتی، ناخوش و ناپاک بو

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۳)

و اگر دباغ به پوست، داروهای تلخ و تند نزنند، پوست می‌گندد، آلوده شده و بوی بد می‌دهد و نمی‌توان از آن استفاده کرد.

آدمی را پوست نامدبوغ دان
از رطوبت‌ها شده زشت و گران

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۴)
مدبوغ: دباغی شده

اینک ای طالب حقیقت، تو نیز انسان همانیده را مانند پوست دباغی نشده بدان که بر اثر همانیدگی‌ها و دردهای مختلف و سیستم مانع‌سازی و مسئله‌سازی من‌ذهنی، زشت و ثقیل و سفت شده‌است.

تلخ و تیز و مالش بسیار ده
تا شود پاک و لطیف و بافره

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۵)
فره: شأن و شوکت و شکوه، بزرگواری و عظمت

ای طالب حقیقت، باید به من ذهنی‌ات داروی تیز و تند درد هشیارانه را بمالی و آن را سخت مالش دهی؛ یعنی فضا را در برابر انتقادهای دیگران بگشایی، حیثیت بدلی و ابروی من ذهنی‌ات را ببینی و مسئولیت هشیاری و اصلاح خودت را برعهده بگیری تا روح از همه پلیدی‌ها پاک و لطیف و باشکوه گردد.

ور نمی‌تانی رضا ده ای عیار
گر خدا رنجت دهد بی اختیار

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۶)

و اگر تو ای جوانمرد، نمی‌توانی ریاضتِ اختیاری و درد هشیارانه بکشی، خشنود باش از این که خداوند بدون اختیارت به تو رنجی دهد.

که بالای دوست تطهیر شماست
علم او بالای تدبیر شماست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۷)

هر ابتلا و بلایی که از جانب خدا می‌رسد، سبب پاکی شما می‌شود. زیرا علم و تقدیر او بالاتر از علم و تدبیر من ذهنی شماست. [هرگاه اتفاقی می‌افتد و ابروی مصنوعی من ذهنی مان به خطر می‌افتد باید تسلیم شویم و حقیقت را بگوییم. چرا که خداوند آن اتفاق را برای کمک به ما به وجود آورده‌است.]

چون صفا بیند، بلا شیرین شود
خوش شود دارو، چو صحت بین شود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۸)

کسی که دچار بلایی می شود، اگر در آن بلا، فضا را بگشاید و صفا و انباشتگی حضور و انعکاس آن را در زندگی آتش مشاهده کند، آن بلا برایش شیرین و گوارا می شود. چنان که وقتی انسان در خوردن داروی تلخ، سلامتی خود را ببیند، آن را شیرین و گوارا می یابد. [در این حالت انسان فقط به اصلاح خود توجه می کند و تایید، توجه و نظر مردم برایش اهمیتی ندارد].

بُرْدُ بَیْنِدْ خَوِیْشِی رَا دَر عَیْنِ مَاتِ
پَس بَکُوید: اُقْتَلُونِی یَا ثِقَاتِ

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۹)
اُقْتَلُونِی یَا ثِقَاتِ: ای یارانِ مورد اعتمادم مرا بکشید.

اینجاست که در ورای باخت ظاهری خود به من ذهنی، بردش را می بیند و با کوچک تر شدن من ذهنی اش برنده تر و بزرگ تر می شود. پس می گوید: «ای یارانِ موردِ اعتماد مرا نسبت به من ذهنی ام بکشید.»

این عوان در حقّ غیرى سود شد
لیک اندر حقّ خود مردود شد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۰)

هرچند این مأمور شبگرد برای آن عاشق خوب و مفید بود اما در حق خویش بدی می نمود. [«عوان» نماد من ذهنی ست که جز ضرر هیچ کار دیگری ندارد. اگرچه ممکن است برای دیگران مفید باشد چراکه وقتی او اجحاف و ظلم می کند، مردم عبرت می گیرند؛ من ذهنی خود را می شناسند و از دستش فرار می کنند و در فضای یکتایی با خدا یکی می شوند اما او به خودش ضرر می زند.]

رحمِ ایمانی از او بُریده شد
کینِ شیطانی بر او پیچیده شد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۱)

رحم و مروّت خدا از او قطع شد و کینه و بیرحمی شیطانی بر او غالب گردید. چراکه در عوان که نماد
من‌ذهنی‌ست خصوصیات شیطانی بیشتر از ویژگی‌های خداوند است.

کارگاه خشم گشت و کین‌وری
کینه دآن اصلِ ضلال و کافری

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۲)
کین‌وری: دشمنی و عداوت

آن مأمورِ شَبْگرد که نماد من‌ذهنی‌ست معدنِ خشم و کینه‌توزی شد. بدان که کینه‌توزی منشأ گمراهی، مرکز همانیده و هشیاری جسمی در انسان است. [من‌ذهنی کارگاه خشم و کینه است. ما باید در خود بازبینی کنیم که آیا در این لحظه کارگاه خشم و کینه من‌ذهنی هستیم یا کارگاه صنع خداوند؟]

دانه مُردنِ مرا شیرین شده‌ست
بَلْ هُمُ أَحْيَاءُ پي من آمده‌ست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳۳)

«دانه مرگ برای من شیرین شده‌است. از این‌رو آیه «آن‌ها زندگانند»، در حق من نازل شده‌است.» [هرکسی باید به مرحله‌ای از آگاهی برسد که مردن به من‌ذهنی برایش شیرین باشد و کسی که نسبت به من‌ذهنی آتش می‌میرد به خدا زنده می‌شود.]

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹)
 «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»

«کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مُرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

أَقْتُلُونِي يَا ثِقَاتِي لَا يَمَاءً
 إِنِّ فِي قَتْلِي حَيَاتِي دَائِمًا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳۴)

«ای یارانم، مرا بکشید درحالی که سرزنشم می‌کنید، بدرستی که زندگانی جاودان در گشتن من نهفته شده‌است.»

[وقتی فضا را در اطراف وضعیت‌هایی که ذهن نشان می‌دهد می‌گشاییم، هشیاری از ذهن آزاد شده و ما در این لحظه ابدی مستقر و جاودانه می‌شویم، من ذهنی می‌میرد و از آن چیزی باقی نمی‌ماند.]

انّ فی موتی حیاتی یا فتی^۱
کم افارق موطنی حتی متی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳۵)

«همانا در مرگ من، زندگی وجود دارد. ای صاحب فتوت، تا کی و تا چه زمانی از موطن و منزلم جدا باشم؟» [من به عنوان هشیاری چقدر باید در ذهن بمانم و از فضای یکتایی دور باشم؟ پس در مرگ من نسبت به من ذهنی زندگی وجود دارد.]

فُرَّقْتِي لَوْلَمْ تَكُنْ فِي ذَا السُّكُونِ
لَمْ يَقُلْ اِنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳۶)

«اگر در این جهان، ما در من ذهنی در فراق و جدایی از خدا نبودیم، هرگز خدا از زبان ما نمی فرمود: «همانا ما از خداوندیم، [یعنی از جنس خدا هستیم و قبل از مردن جسمی با فضاگشایی از من ذهنی] به سوی او بازمی گردیم.»»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶)

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»
 «کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: «ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم.»»

[از نظر مولانا این آیه مربوط به مُردگان نیست. بلکه برای کسانی است که هشیاری شان در قبر ذهن افتاده است. هرگاه ما دچار مصیبت، بی مرادی و اتفاقی که ذهن آن را بلا می داند می شویم باید فضا را باز کنیم و بگوییم ما اصلاً این مصیبت‌ها نیستیم، بلکه ما از جنس خدا هستیم و فوراً باید با فضاگشایی از جنس خدا شویم و از ذهن به سوی او برگردیم.]

راجع آن باشد که باز آید به شهر
سوی وحدت آید از دورانِ دهر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳۷)

رجوع‌کننده حقیقی کسی است که ابتدا با فضاگشایی از ده ذهن به شهر یکتایی برگردد و از جدایی ذهن به سوی وحدت با خدا بازگردد یعنی هشیاری از همانیدگی‌های مختلف آزاد شده و در این لحظه ابدی روی پای زندگی قائم گردد.

تیترا

«سؤال کردن از عیسی علیه‌السلام که: در وجود از همه صعب‌ها صعب‌تر چیست؟»

گفت عیسی را یکی هُشیار سر
چیست در هستی ز جمله صعب‌تر؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۳)

شخصی خردمند که مرکزش عدم شده از حضرت عیسی سؤال کرد که در جهان هستی چه چیزی از همه
سختی‌ها سخت‌تر است؟

گفتش: ای جان صعب‌تر خشم خدا
که از آن دوزخ همی‌لرزد چو ما

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۴)

حضرت عیسیٰ به او جواب داد: «ای جانم، در جهان از سخت‌ترین چیزها خشم و غضب الهی است که بر اثر آن، دوزخ نیز مانند ما به لرزه درمی‌آید. [دوزخ همین مرکز همانیدهٔ ماست. وقتی خشمگین می‌شویم در واقع ما گرفتار خشم خدا شده‌ایم.]

گفت: ازین خشم خدا چه بود امان؟
گفت: ترک خشم خویش اندر زمان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۵)

آن خردمند گفت: پس چه کسی از خشم الهی در امان است؟ حضرت عیسیٰ فرمود: آن که خشم خود را فوراً فروخورد. [وقتی ما خشمگین می‌شویم، جهنم درون ما می‌لرزد، گرفتار خشم خدا شده‌ایم و باید فوراً خشم خود را ترک کنیم.]

پس عوان که معدنِ این خشم گشت
خشم زشتش از سبع هم در گذشت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۶)
سبع: حیوان وحشی

پس آن مأمور حکومتی که نماد من‌ذهنی‌ست، معدن خشم شد به‌حدی که خشم و خوی تهاجم زشت او از حیوانات درنده نیز بیشتر شد.

چه امیدستش به رحمت، جز مگر
باز گردد زان صفت آن بی‌هنر؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۷)

این انسان خشمگین چه امیدی به رحمت الهی دارد؟ مگر این که آن بی‌هنر صفتِ زشتِ خود را ترک کند.

گرچه عالم را ازیشان چاره نیست
این سخن اندر ضلال افگندنی ست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۸)

اگرچه وجود مأموران امری لازم است اما اگر این حرف را بزنی باعث گمراهی و کژاندیشی آنها شده و به بهانه‌ای که مردم به آنها نیاز دارند از حد اعتدال خارج می‌شوند.

چاره نبود هم جهان را از چمین
لیک نبود آن چمین، ماء معین

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۹)
چمین: بول، سرگین، ادرار
ماء معین: آب گوارا

چنان که مثلاً در جهان طبیعت، ادرار و مدفوع نیز لازمه بقای جانوران است، اما ادرار هرگز مانند آب زلال و گوارا نیست.

[به عبارت دیگر اگر ما برای بقای خود در این جهان به من ذهنی و هشیاری جسمی نیاز داریم اما نباید از هشیاری حضور غافل شده و تماماً من ذهنی باشیم چراکه هشیاری جسمی با هشیاری حضور فرق دارد و ما باید به آن زنده شویم.]

تیترا

«قصده خیانت کردنِ عاشق و بانگ بر زدنِ معشوق بر وی»

چونکه تنه‌ایش بدید آن ساده‌مرد
زود او قصدِ کنار و بوسه کرد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۰)

مولانا مجدداً به حکایت آن جوان عاشق باز می‌گردد و می‌گوید: «همین‌که آن ساده لوح، معشوقِ خود را در باغ
تنها دید، فوراً خواست او را در آغوش کشد و خواسته‌های من‌ذهنی‌اش را برآورده کند.»

بانگ بر وی زد به هیبت آن نگار
که: مرو گستاخ، ادب را هوش دار

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۱)

آن معشوقِ زیبارو با خشم و هیبت بر سرِ عاشق فریاد کشید که گستاخی نکن و ادب را نگه دار.

گفت: آخر خلوت‌ست و خلق، نی
آب حاضر، تشنه‌یی همچون منی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۲)

عاشق گفت: «آخر این جا خلوت است و کسی نیست که ما را ببیند، آب حاضر است و من نیز تشنه‌ام.» [عاشق من ذهنی دارد و نمی‌خواهد در این جهان به معشوق زنده شود فقط قصد ارضای نیازهای من ذهنی خود را دارد.]

کس نمی‌جنبد در این جا جز که باد
کیست حاضر؟ کیست مانع زین گشاد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۳)

عاشق ادامه داد: «در این جا جز باد کسی دیگر نیست. چه کسی این جا حضور دارد؟ چه کسی مانع این عشق‌بازی است؟» [مولانا با این ابیات اشکالات ما را نشان می‌دهد، ما وقتی به خدا وصل می‌شویم دعا می‌کنیم که خدایا نیازهای مادی ما را برآورده کن و زندگی مادی ما را سروسامان بده. ما حقیقتاً زنده شدن به خدا را نمی‌خواهیم.]

گفت: ای شیدا تو ابله بوده‌ای
ابله‌ی، وز عاقلان نشنوده‌ای؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۴)

معشوق گفت: «ای عاشقِ دیوانه، تو احمقی. مگر از خردمندان این سخن حکیمانه را نشنیده‌ای؟»

باد را دیدی که می‌جنبد، بدان
بادجنبانی‌ست اینجا بادران

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۵)

آن سخن حکیمانه این است: «وقتی که دیدی باد در حال حرکت و جنبش است بدان که آن باد، محرک و جنباننده‌ای دارد.»

[قضا و کُن فکان نیروی باد زندگی را ایجاد می کند و ما به آن توجه نمی کنیم فقط به نظم و خواسته های من ذهنی خود توجه می نماییم، در حالی که تمام جزئیات زندگی ما و اداره آن ها زیر نظر معشوق است. ما باید مؤدب باشیم وقتی به معشوق رسیدیم، دیگر عقل ذهنی مان را کنار بگذاریم، تسلیم شده و از عقل او استفاده کنیم.]

با تشکر:

تنظیم کننده متن: بهار

گوینده: بهار

منابع: برنامه ۹۴۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور
پایان



خانم آرزو



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۱ گنج حضور، بخش ششم

مَرُوحَهُ تَصْرِيفِ صُنْعِ اِيْزِدش
ز د بَرِيْنِ بَادِ وَ، هَمِيْ جَنبَانْدش

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۶)
مِروحه: بادبزن

بادبزن قدرت آفرینش الهی به این باد می خورد و آن را می جنباند. [به عبارت دیگر صنع ایزدی گرداننده تمام زندگی ماست. با این حال، تو چطور آن باد و بادزننده را مهم نمی دانی و به جای خالق، به دنبال خلق هستی؟]

جزو بادی که به حکم ما، در است
بادبیزن تا نجبانی نجست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۷)

برای مثال، این بادهای جزئی که در اختیار ماست، وقتی به حرکت درمی‌آید که بادبزن را تکان دهیم.

جنبش این جزو باد ای ساده مرد
بی تو و بی بادبیزن سر نکرد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۸)

ای بشر ساده‌لوح که در ذهن هستی و به زیرکی و عقل زندگی مجهز نیستی، بدان که حتی حرکتِ بادهای جزیی و ضعیف بدون تو و حرکت بادبزن امکان ندارد.

جنبش باد نَفَس کاندِر لب است
تابعِ تصریفِ جان و قالب است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۹)

مثلاً حرکتِ بادِ نَفَس که از لبانِ ما خارج می‌گردد و موجب حرف زدن ما می‌شود، تابعِ دخالت و تصریفِ جان و بدن ماست.

گاه دم را مدح و پیغامی کنی
گاه دم را هجو و دشنامی کنی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰)

گاهی نفس را در قالب سخنان مدح‌آمیز و پیغام‌های مختلف در می‌آوری و گاهی نیز این نفس را به بدگویی و دشنام تبدیل می‌کنی.

پس، بدان احوال دیگر بادها
که ز جزوی، گل می‌بیند نهی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱)
نهی: عقل

پس بدان بقیه بادها هم همین طور هستند و عاقلان و خردمندان از جزوی کل را می بینند. [به عبارتی نیروهایی بوسیله تو ایجاد می شوند و در این جهان تغییر ایجاد می کنند؛ همان گونه نیز نیروهای دیگری تو را اداره می کنند. پس حالا که معشوق را دیده‌ای باید عقل خودت را کنار بگذاری و تحت فرمان و اداره او درآیی.]

باد را حق، گه بهاری می کند
در دیش زین لطف عاری می کند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۲)

خداوند گاهی باد را به باد بهاری تبدیل می کند و هم او در فصل زمستان، این لطافت را از آن می گیرد. [به عبارتی بعضی نیروهایی که از طرف خداوند می آید، زندگی ما را بهبود می بخشد ولی بعضی زندگی ما را به زمستانی سرد و خشک تبدیل می کند.]

بر گروه عاد صِرْصِرْ می کند
باز بر هودش معطر می کند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۳)
صرصر: بادی سرد و سخت

خداوند باد را برای قوم عاد یا من‌های ذهنی که به وسیلهٔ درد و همانیدگی می‌بینند، به صورت تندبادی سرکش درمی‌آورد و همان باد را برای انسان‌های فضاگشایی چون هود و یارانش، رام و معطر می‌کند.

می‌کند یک باد را زهرِ سموم
مر صبا را می‌کند خرمِ قدوم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴)
سموم: باد سوزان و گرم

خداوند یک باد را به صورتِ زهری گُشنده درمی آورد اما باد صبا را به بادی خوش قدم و آبادکننده مبدل می سازد.

باد دَم را بر تو بنهاد او اساس
تا کنی هر باد را بر وی قیاس

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵)

خداوند باد نفس را که به سخن و کلام تبدیل می شود، در وجود تو قرار داده است تا هر بادی را، هر نیروی دیگری را با آن قیاس کنی.

دَم نمی گردد سخن بی لطف و قهر
بر گروهی شهید و بر قومی ست زهر

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۶)

برای مثال، نَفَسی که از کام آدمی برمی آید فاقد لطف و قهر نیست؛ یعنی نَفَس او گاه به صورت کلماتی درمی آید که برای گروهی همچون شهید، شیرین است، اما نسبت به جمعی دیگر زهرناک است.

مَرُوحَه جُنْبَانِ پِی انعامِ کس
وَز برای قهرِ هر پشه و مگس

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷)
انعام: بخشیدن چیزی به کسی از راه نیکوکاری، نعمت دادن. در اینجا به معنی آسایش بخشی و راحتی دادن به دیگری است.

مثال دیگر، بادبزن به این خاطر جنبان است و تکان می خورد تا موجب آسایش و خنکی انسان شود، اما جنبش همین بادبزن باعث راندن پشه و مگس و آزار آنها می گردد.

مَرْوَحَهُ تَقْدِيرِ رَبَّانِي، چَرا
پَر نَباشد ز اَمْتَحان و اَبْتِلا؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸)

[بادهایی که تو با دست و دهان خود ایجاد می کنی با قهر و لطف همراه است،] پس حتماً بادبزنِ تقدیر خداوندی هم دارای امتحان‌ها و رنج‌هاست.

چونکه جُز و بادِ دَم یا مَرْوَحَه
نیست اِلَّا مَفْسَدَه یا مَصْلَحَه

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹)

مَفْسَدَه: تخریب کردن
مَصْلَحَه: اصلاح کرد

حال که باد جزیی نَفَس و یا باد بادبزن جز برای خراب کردن و یا اصلاح کردن نیست. [یعنی انسان می تواند از نَفَسِ خود استفاده کند و با آن نَفَسِ حرف‌های زیبا و یا زشت بزند و بدین گونه به تخریب و یا آبادانی بپردازد. یا وقتی بادبزن را حرکت می دهد، این کار به مصلحت انسان است زیرا او را خنک می کند، اما برای پشه و مگس خوب نیست زیرا باعث فرار آن‌ها می شود.]

حدیث

«فَإِذَا رَأَيْتُمُوهَا فَلَا تَسْبُوهَا.»

«هرگاه باد را [در حال تخریب] مشاهده کردید به آن دشنام ندهید [و اگر آن را در حال اصلاح یافتید، بسیار مسرور نشوید. همانا که بهترین کارها تسلیم است].»

این شَمال و این صبا و این دَبور
کی بود از لطف و از انعام، دور؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰)

پس چگونه ممکن است این باد شمال و صبا و مغرب از لطف و احسان خداوند خالی باشد؟ [بنابراین نیروهای
هستند که یک غرضی دارند و از طریق قضا و کن فکان وارد زندگی ما می‌شوند. ما باید تسلیم شویم تا این
بادها، نیروها روی ما اثر بگذارند.]

یک کف گندم ز انباری بین
فهم کن کآن جمله باشد همچنین

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱)

برای مثال یک مشت گندم از یک انبار گندم را ببین، آنگاه خواهی دانست که همه گندم انبار همین گونه است و مشت نمونه خروار است. [به بیان مولانا انسان نیز باید دنبال باد موافقی باشد که گاه همانیدگی هایش را از گندم هشیاری جدا کند.]

کل باد از بُرج پاد آسمان
کی جهد بی مروحه آن بادران؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲)

تمامی بادهایی که از بُرج آسمان می‌وزد، چگونه ممکن است بدون بادبزن زندگی بوزد؟ [در واقع مولانا تمثیل می‌زند که تمام این نیروهایی که زندگی ما را تغییر می‌دهند، از طرف زندگی می‌آیند. پس ما باید خودمان را چنان تنظیم کنیم که باد موافق بیاید. این که باد آبادکننده و یا مخرب بوزد، به خود ما بستگی دارد.]

بر سر خرمن به وقت انتقاد
نه که فلاّحان ز حق جویند باد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳)
انتقاد: در اصل به معنی تمییز دادن، در اینجا منظور، جدا کردن گاه از گندم است.

مگر کشاورزان بر سر خرمن به هنگام جدا کردن گاه از گندم، از خداوند طلب باد نمی کنند؟ [به بیانی دیگر ما نیز مثل کشاورزانی هستیم که برای جدا شدن گاه همانیدگی‌ها از گندم هشیاری مان، به نیروی زندگی نیاز داریم.]

تا جدا گردد ز گندم گاه‌ها
تا به انباری رود یا چاه‌ها

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴)

کشاورزان باد طلب می کنند تا به وسیله آن گندم را از گاه جدا کنند و پس از آن گندم‌ها را در انبارها و یا گودال‌ها ذخیره سازند. [ما انسان‌ها هم باید نیروی زندگی را طلب کنیم تا به وسیله آن، گندم هشیاری خالص را از گاه همانیدگی‌ها جدا کنیم.]

چون بماند دیر آن باد وزان
جمله را بینی به حق لابه‌کنان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵)

چنانچه باد وزنده دیر بوزد خواهی دید که همه کشاورزان به درگاه الهی ناله می کنند. [ما انسان‌ها هم باید مانند کشاورزان در حالت تسلیم دعا کنیم و به هم کمک کرده، با یکدیگر ستیزه نکنیم.]

همچنین در طَلُّق، آن بادِ ولاد
گر نیاید، بانگِ درد آید گه: داد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶)
طَلُّق: درد زایمان
ولاد: زاییدن

همچنین هنگام درد زایمان، هر گاه باد زایمان نوزد، زن آبستن از شدت درد، داد و فریادش بلند می‌شود. [به بیانی دیگر ما به مسیح که نماد هوشیاری حضور است، حامله هستیم و این مسیح یا بی‌نهایت خدا از شکم من ذهنی زاده می‌شود و تمام دردهایی که ما به صورت فردی و جمعی می‌کشیم درد زایمان است. همچنین ما با ایجاد ارتعاشات مخرب به هم‌دیگر درد می‌دهیم و این زایمان را به تأخیر می‌اندازیم و خود و دیگر انسان‌ها را از باد موافق و زنده‌کننده زندگی محروم می‌داریم.]

گر نمی‌دانند کس راننده اوست
باد را، پس کردنِ زاری چه خوست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۷)

اگر آنان که طالب وزیدن باد هستند نمی‌دانند که به حرکت درآورنده باد، زندگی است، پس این همه گریه و زاری برای چیست؟ [پس زندگی منشأ نیروهای تغییردهنده است و روی زندگی ما انسان‌ها، سلطه و تصریف کامل دارد. پس همه‌مان باید تسلیم شویم و روی خودمان کار کنیم و به زایش هشیاری‌مان از من‌ذهنی به یک‌دیگر کمک کنیم.]

اهل کشتی همچنین جویای باد
جمله خواهانش از آن رب العباد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۸)

همچنین ساکنان کشتی، جملگی از پروردگار بندگان، باد موافق تقاضا می کنند. [مولانا تمام انسان ها را به اهالی کشتی تشبیه می کند که برای غرق نشدن نیاز به باد موافق زندگی دارند. درحقیقت سرنوشت همه انسان ها یکی بیش نیست؛ اگر این کشتی غرق شود، تمام بشریت غرق خواهد شد و اگر نجات یابد، همه نجات می یابند. اما متأسفانه با چشم من ذهنی این حقیقت را نمی شود دید.]

همچنین در درد دندان‌ها ز باد
دفع می‌خواهی به سوز و اعتقاد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۹)

همچنین وقتی دچار دندان‌درد می‌شوی، برای تسکین درد با سوز دل و اعتقاد خالص به درگاه الهی دعا می‌کنی.
[به بیانی دیگر انسان در من‌ذهنی‌دندانش درد گرفته و نمی‌تواند غذای نور بخورد چراکه از جنس درد شده و راحت‌تر درد را جذب می‌کند تا نور را. به‌عنوان مثال یک فرد عادی درد بیرون را بیش‌تر از نور ایزدی جذب می‌کند.]

از خدا لابه کنان آن جُندیان
که بده بادِ ظَفَرِ ای کامران

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۰)
جندیان: لشکریان

سپاهیان و جنگاوران در آوردگاه به درگاه الهی روی می کنند و می گویند: ای قادر متعال، باد پیروزی را بر ما بوزان، یعنی ما را پیروز گردان. [ما انسان‌ها نیز همچون لشکریانی هستیم که بایستی با یگدیگر متحد شده و برای پیروزی در مقابل من‌ذهنی باد ظفر را از زندگی تقاضا کنیم. اما بدبختانه به هزاران فرقه تقسیم شده و با هم ستیزه می‌کنیم.]

رُقْعَةُ تَعْوِيدٍ مِي خَوَاهَنْد نِيَز
دَر شَكْنَجَةُ طَلْقِ زَن اَز هَر عَزِيَز

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۱)
رُقْعَه: نامه

تَعْوِيد: پناه دادن، دعا نمودن
رُقْعَةُ تَعْوِيد: نوشته و مکتوبی که در قدیم برای دفع درد می نوشتن

همچنین برای آن که زن حامله به آسانی وضع حمل کند، اطرافیان‌ش از دوستان و نزدیکان خود دعاهایی مخصوص تقاضا می کنند.

پس همه دانسته‌اند آنرا یقین
که فرستد باد ربُّ العالمین

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۲)

پس به یقین همه می‌دانند که فرستندهٔ باد، پروردگار جهانیان است.

پس یقین در عقل هر داننده هست
اینکه با جنبنده جنباننده هست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۳)

پس هر آدم فهمیده‌ای یقیناً این مطلب مسلم را از روی عقل درمی‌یابد که هر متحرکی نیازمند محرکی است. [به بیانی دیگر در عقل هر داننده‌ای که فضا را باز می‌کند، این دانش وجود دارد که جنبش ما در دست زندگی ست.]

گر تو او را می‌بینی در نظر
فهم کن آن را به اظهار اثر

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۴)

اگر تو جنباننده و مسبب را با هشیاری نظر نمی‌بینی دست‌کم او را از روی آثارش بشناس

تن به جان جنبد، نمی بینی تو جان
لیک از جنیدن تن، جان بدان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵)

بدان که تن انسان به جان می جنبد و تو جان را نمی بینی، ولی از جنیدن این بدن می دانی که یک جانی هست
که این بدن را می جنباند.

گفت او: گر ابلهم من در ادب
زیرکم اندر وفا و در طلب

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶)

عاشق تا حدودی قبول می کند که در ادب فردی ابله است و می گوید: «اگرچه من در رعایت ادب نادانم اما در وفاداری و علاقمندی به معشوق، زیرک و چالاکم.» اما از آن جایی که او ادب ندارد می توان پی برد که از وفا و طلب هم بی بهره است.

گفت: ادب این بود خود که دیده شد
آن دگر را خود همی دانی تو لد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷)
لد: دشمنِ سرسخت

معشوق به آن عاشق گفت: «ای کسی که با من ذهنی عمل می کنی و دشمن خودت هستی، ادبت همین بود که دیدیم، باقی را دیگر خودت می دانی.»

[با این تفاسیر بهتر است ما روی خودمان تأمل کرده و ببینیم آیا واقعا ادب داریم؟ وقتی حاضر می شویم، آیا خودمان را در بست در اختیار زندگی قرار می دهیم و اعتراف می کنیم که هیچ چیز نمی دانیم؟ آیا قضاوت و مقاومت خود را صفر می کنیم؟ یا نه بی ادب می شویم و هیجانات منفی ایجاد می کنیم و از زندگی، نیازهای مادیمان را طلب می کنیم؟]

با تشکر:

تنظیم کننده متن: فاطمه

گوینده: آرزو



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com